

هو العليم

تعارض نصّین

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

صد و هفتاد و پنج

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بازگشت به کلمات مرحوم آخوند در باب

برائت

بعد از فراغ از بحثی که راجع به افتراق بین اماره و اصول عرض شد و مطالبی را که از مرحوم حکیم نقل کردیم، به متن کفایه برمی گردیم و دوباره کلام مرحوم آخوند را که قبلاً در ابتداء امر متعرض شدیم مرور می کنیم. ایشان در ابتداء بحث برائت درباره جریان برائت در مورد فقدان یا اجمال دلیل چنانچه شبهه، شبهه و جوبیه یا شبهه حرمت باشد قائل به برائت و اباحه در مورد جریان شدند و مکلف را در مندوحة از فعل و عمل می دانند.

ایشان در ذیل مطلب خودشان حاشیه ای دارند و می فرمایند: علت عدم وضع باب علی حده برای شبهات و جوبیه و تحریمیه و همین طور عدم وضع باب علی حده برای مسئله فقدان نص یا اجمال نص، از باب اشتراک جمیع موارد یاد شده و مذکوره در

ملاک واحد است و آن ملاک واحد عبارت از فقدان دلیل و فقدان حجت است و مسائل هر علمی عبارت از آن مسائلی است که با توجه به موضوعات یا محمولات مختلف یا موضوع و محمول مختلف، در جهت واحد اشتراک دارند یعنی جهت آنها و هدف آنها واحد است.^۱

فرض کنید موضوعات مختلفی که راجع به صحت و سلامتی جسم انسان است با توجه به اختلاف در موضوعات مانند ید، رقبه، رأس، رجل، معده، قلب، ریه و امثال ذلک و با توجه به محمولات مختلفه آنها [مثل] صحت و مرض و کیفیت و نوع مرض، تمام آنها در جهت واحد که صحت و سلامتی جسم انسان است باهم اشتراک دارند؛ لذا علم طب از این نقطه نظر دارای مسائل مختلفی است که هدف واحد دارند.

همین طور در بحث براءت، صحبت از **عدم الدلیل** و **عدم المنجّز علی حکم للمکلف** است سواء اینکه این عدم الدلیل و عدم الحجة در شبهة وجوبیه یا

^۱ کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۳۸.

شبهه تحریمیه باشد سواءً لجهة فقدان النص یا لجهة إجمال النص باشد. این مطلب، مطلب مرحوم آخوند است. البته کلام مرحوم کمپانی در این زمینه را جلسه بعد عرض می‌کنم و این جلسه به مطلب دیگری می‌پردازیم که بحث راجع به تعارض نصین است.

نظر مرحوم آخوند در مورد تعارض نصین

مرحوم آخوند در مورد تعارض نصین می‌فرمایند: بحث تعارض نصین به‌طور کلی از مباحث براءت خارج است؛ چون بنا بر مبنای ایشان و مبنای معروف در تعارض نصین، در صورتی که أحد النصین ماده راجحه بر نص آخر دارد یا باید به رجحان عمل بشود یا اینکه در صورت عدم رجحان فَتْخیر حاکم است که در این صورت خروج از مورد و موضع شبهه می‌باشد. والّا بنا بر قول آخر که قائل به سقوط النصین عن الحجية هستند، قول به توقف، در اینجا مسئله را در تحت شبهه حکمیه مندرج می‌کند که همان مسئله فقدان نص و فقدان حجت باشد.

دیدگاه تخییر در تعارض نصّین

نظر مختار علامه طهرانی

لازم به تذکر است که در مسئله تعارض نصّین دو قول وجود دارد، قول معروف که مرحوم والد - رضوان الله تعالیٰ علیه - هم این قول را اختیار کرده بودند این است که در قضیه تعارض نصّین شارع حکم به تخییر می کند «فَبَايَهُمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ»^۱ و «فَإِذَا فَتَخِيرَ»^۲، حکم به تخییر، محکم است.

دلیل این آقایان بر این مسئله و بر تخییر و لزوم تخییر، نفس دلیلی است که در مورد وجوب تخییری در صورت دوران حکم وجوبی بین دو واجب مخیر قرار می گیرد؛ مانند اقسام ثلاثة کفارات مثل اطعام ستّین مسکیناً یا صوم ستّین يوماً یا عتق رقبة که هر کدام از این ثلاثة مصادیق له حجة مستقلّه؛ یعنی کأنّ امام علیه السّلام به سه مرتبه و سه قول [این

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۶۶.

^۲ عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۱۳۳.

مطلب را] می فرماید، [در قول اول می فرماید]: **إِعْتَقَ رَقَبَةً** و در قول دوم می فرماید: **أَطْعَمَ سِتِّينَ مَسْكِينًا** و **فِي مَرْتَبَةِ أُخْرَى** می فرماید: **صُمَّ سِتِّينَ يَوْمًا**. هر کدام از اینها دلیل مستقل وجوبیه دارند.

قول به تخییر در مسئله تعارض نصّین ناشی از این می شود که هر کدام از دو راوی به مصداق **صَدَقَ الْعَادِلُ، كَلَامُهُ حُجَّةٌ وَ هُوَ مُنْتَسَبٌ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَأَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَلَفَّظَ بِلسَانِهِ وَ تَكَلَّمَ هَذَا الْحُكْمَ بِكَلَامِهِ فَكَمَا أَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَوْ تَكَلَّمَ بِهَذَا الْحُكْمِ أَمَامَنَا لَكَانَ حُجَّةً، فَإِذَا أَبِي بَصِيرٍ يَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ أَيْضًا وَ هُوَ لَكَانَ حُجَّةً عَلَيْنَا،** این دلیل آنهاست و جهتش این است که هر کدام از این دو روایت و هر کدام از این دو حجت و دلیل به تنهایی و منحاز از دیگری لحاظ می شود؛ یعنی من باب مثال وقتی که کلام راوی (أَبِي بَصِيرٍ) را ملاحظه می کنید، **هذه الكلام بدون ملاحظة كلام شخص آخر** - مثلاً محمد بن ابی عمیر یا زراره - حجت است و ادله حجیت و ادله وثاقت شامل مانحن فیه خواهد شد؛ پس **هذه حجة على حياله**.

نوبت به کلام و روایت زراره می رسد و آن هم بدون ملاحظة کلام ابی بصیر **حجة في نفسه و حجة على**

حیاله و هیچ کدام از این دو در حجیت مانع دیگری نیستند.

تعارض در انتساب یا در مفهوم؟

یعنی نفس انتساب کلام زراره به امام صادق علیه السّلام **يُوجِبُ الْحَجِيَّةُ** و نفس انتساب کلام و روایت ابی بصیر به امام صادق **هُوَ يُوجِبُ الْحَجِيَّةُ**. پس از نقطه نظر انتساب هیچ کدام از این دو دیگری را دفع نمی کند.

کلام در مفهوم روایت است که این مفهوم به روایت و عمل به این مفهوم در عالم خارج با عمل به مفهوم **رَوَايَةٍ أُخْرَى فِي عَالِمِ الْوَقْعِ وَ فِي عَالِمِ الْخَارِجِ** معارض است؛ اما نفس انتساب این کلام به امام علیه السّلام **كَأَنَّ نَفْسَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَكَلَّمُ أَمَامَنَا**، به این کیفیت است. پس کما اینکه خود امام **لَوْ كَانَ حَاضِراً وَ لَوْ تَكَلَّمَ أَمَامَنَا بِهَذِهِ الرِّوَايَةِ لَكَانَ حُجَّةً عَلَيْنَا وَ يَلْزِمُ عَلَيْنَا اتِّبَاعَهُ وَ اطَاعَتَهُ**، [کلام]

ابی بصیر یا زراره هم که منتسب به امام علیه السّلام است هم حجت است؛ ولی صحبت و اشکال در فعل ما است نه در انتساب به امام علیه السّلام! یعنی ما در مقام عمل دچار اشکال می شویم و الاً این دو روایت

هردو به امام منتسب هستند. ادله حجیت خبر واحد هم شامل روایت زراره می‌شود و هم شامل روایت ابی‌بصیر می‌شود. ما در مقام عمل دچار مشکل هستیم، به امام چه ربطی دارد؟! به زراره و ابی‌بصیر چه ربطی دارد؟! او که دروغ نگفته است! زراره که دروغ نگفته است، هردوی اینها راست می‌گویند و مشکل، مشکل ماست نه مشکل روایت! مشکل، مشکل ماست نه مشکل حجیت روایت! حجیت روایت در جای خودش محفوظ است؛ مثل اینکه امام علیه‌السّلام به اینجا بیاید و دو کلام مخالف و معارض را القاء کند، خب آیا در این صورت شما می‌توانید بگویید: **أحدهما يَنْتَسِبُ إِلَى الْإِمَامِ وَ أَحدهما الآخر لا يَنْتَسِبُ إِلَى الْإِمَامِ؟! هذا محالٌ لَأَنَّا سَمِعْنَا كِلَا الْكَلَامِ مِنَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فلا يجوز انتساب أحدهما إِلَى الْإِمَامِ و عدم انتساب الآخر إليه. صحيح؟!**

بنابراین ما در مقام عمل دچار مشکل هستیم و الاً [کلام امام واحد است]. در باب تقیه داریم که راوی می‌گوید: خدمت امام باقر علیه‌السّلام آمدم و دیدم که **تَكَلَّمَ بِحَكْمٍ مَعَهُ** بعد مدتی که خدمت حضرت نشستم شخص دیگری آمد و از نفس مسئله سؤال

کرد و حضرت جوابش را به [صورت دیگری] دادند و او تعجب کرد! مثلاً حضرت می‌فرمایند که «**یا زُرَّارَةُ إِنَّ هَذَا خَيْرٌ لَّنَا وَ أَبْقَى لَنَا وَ لَكُمْ**»؛ ما از باب تقیه است که این مطلب را این طور می‌گوییم!^۱ خب حالا فرض کنید که امام علیه‌السّلام دو حکم مخالف نقل کرده است و من هم نمی‌دانم که کدام یک را از روی تقیه گفته است؛ من خدمت امام علیه‌السّلام نشسته‌ام و راوی می‌آید و حضرت یک حکمی را بیان می‌کنند و او می‌رود، سائل دیگری می‌آید و همان نفس مسئله را سؤال می‌کند و حضرت به او جواب مخالف می‌دهند! من از مجلس خارج می‌شوم، باید به کدام یک از این دو عمل کنم؟! مشکل، مشکل من است. پس نمی‌توانم بگویم که امام یکی را گفته و یکی را نگفته است، هردو را گفته است **كِلَا الْكَلَامَيْنِ** را القاء کرده و **كِلَا الْحَكَمَيْنِ** **الْمُتَعَارِضَيْنِ** را القاء کرده است. مشکل، مشکل من است که در عالم خارج نمی‌توانم این را انجام بدهم. در اینجا باید چه کار کنم!؟

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۶۵.

بنابراین حجیتی که منظور آقایان هست، این حجیت به این معنا نیست که راه را برای من ببندد؛ بلکه حجیت به این معنا است که این کلام از امام علیه‌السلام صادر شده است و **كُلُّ كَلَامٍ يَصْدُرُ عَنِ الْإِمَامِ فَيَجِبُ إِطَاعَتُهُ**، این هم [اطاعتش لازم است] حالا در مقام عمل نمی‌دانم چه کار کنم. وقتی که در مقام عمل ندانستم چه کار کنم و مشکل من است، خوب أحدهما لازم الاتباع است. من در مقام عمل نمی‌توانم به هر دو عمل کنم، اگر می‌توانستم [عمل می‌کردم] فرض کنید که اگر جزو ملائکه بودم می‌شد که عمل کنم چون ملائکه می‌توانند هم به شیء و هم به عدم آن شیء عمل کنند!

مثل قوانین ما که در مراتب مختلف تفاوت دارد! اتفاقاً این مسئله هست که این مسئله تضاد و اجتماع ضدین در عالم ماده محال است؛ اما مسئله اجتماع ضدین در عالم دیگر مثل عالم برزخ منافاتی ندارد به‌خاطر اینکه در آنجا مقررات و قوانین عالم ماده نیست.

من خودم در خواب دیدم که در بازاری عبور می‌کردم - این برای همه اتفاق می‌افتد و زیاد هم

اتفاق می افتد - و فی آنِ واحدة و فی لحظة واحدة هم از این سمت بازار به سمت مشرق عبور می کردم و هم از سمت مخالف حرکت می کردم، آیا این در عالم ماده ممکن است؟! مستحیل است. ولی این در عالم [دیگر محال نیست.] حالا فرض کنید که اگر امام علیه السلام بگوید که باید از این طرف بروید و بعد بگوید که نه، باید از آن طرف بروید! خب باید به کدام یک از این دو طرف رفت؟! این مشکل، مشکل فعل من است اما مشکل، مشکل حجیت [روایت نیست.]

تلمیذ: جنبه نقیضین هم در آن عالم متفی است؟
استاد: جنبه نقیضین که مسئله عدم است.

تلمیذ: جنبه ضدین چطور؟

بنای فلسفه و برهان بر مسئله اجتماع

نقیضین

استاد: جنبه ضدین بله [متفی نیست] و اصلاً بنای فلسفه و برهان بر مسئله قانون اجتماع نقیضین و اینها هست و اصلاً پایه اول است و اگر مسئله اجتماع نقیضین از بین برود، دیگر برهان از بین می رود. مسئله اجتماع ضدین است که [در آن عالم]

منافاتی ندارد یعنی می شود جمع کرد.

این قضیه هم مسئله بسیار مهم و دقیقی است؛ چون مسئله اجتماع نقیضین جمع بین ثبوت شیء و عدم آن شیء **فی مرتبة واحدة** است و خدا هم نمی تواند این کار را انجام بدهد یعنی در **آن و فی نفس لحظة** موجب وجود شیء و **فی نفس لحظة** موجب عدم آن شیء بشود، این جمع بین **علتین مختلفین** است و محال است و اصلاً امکانش نیست. ولی در مسئله اجتماع ضدین، هر دو امر وجودی هستند و این مشکل را حل می کند که در قضیه اجتماع ضدین چون هر دو امر وجودی هستند؛ بنابراین امکان دارد که نفس این حقیقت وجود در **لحظة واحدة** به دو امر مخالف **فی نفس موضوع واحد** تجلی پیدا کند و این یک مسئله بسیار ظریف و دقیقی است که از لوازم قول به بسیط الحقیقه است و صرف الوجود است که اگر ما به این مسئله قائل نباشیم آن وقت اصلاً خیلی از اشکالات پیدا می شود. حتی در علت اول، علت ثانی، معلول اول و اینکه در بحث تکثر چطور یک امر بسیط تکثر پیدا می کند و **خلوّ مرتبة عن مرتبة أخرى** [اتفاق می افتد]، اینها

لوازم و تبعاتی دارد و موجب طفره و خلأ و امثال ذلک خواهد شد.

اجتماع ضدین، اجتماع دو امر وجودی

اما این نکته مسئله را حل می‌کند که مسئله اجتماع ضدین، اجتماع دو امر وجودی هستند گرچه در عالم ماده نمی‌شود این دو تحقق پیدا کنند چون محل کون و فساد و تدریجی الحصول و معلول زمان است یا معلول زمان و مکان است و زمان هم تدریجی الحصول است؛ اما در عین واقع در آن عالم که عالم ثابتات هست هیچ منافاتی ندارد که دو امر وجودی در لحظة واحدة و در مکان واحده تحقق پیدا کنند چون در آنجا زمان راه ندارد.

در اینجا اگر یک شیئی بخواهد از یک مرتبه به مرتبه دیگر برسد زمان [لازم دارد] و این خودش معلول زمان است؛ یعنی زمان است که او را از یک مرتبه به مرتبه دیگر واصل می‌کند و چون زمان تدریجی الحصول است و دو لحظه، لحظة واحدة نخواهند شد و مستحیل است که **لحظتین** لحظة واحد بشوند؛ با انصرام یک لحظه، حدوث لحظة

آخری حاصل می‌شود. بنابراین در اینجا اجتماع
ضدین هم محال لازم می‌آید.

حالا بحث راجع به این است که ما در اتیان به
قول امام علیه‌السلام دچار مشکل هستیم، وقتی
این طور شد اگر ما می‌توانستیم **کِلا الأمرین و کِلا**
الروایتین و کِلا الحکمین المتعارضین را اتیان
کنیم، لَکَانَ وَاجِبٌ عَلَيْنَا أَنْ نَفْعَلَ هَكَذَا، وَلَکِنْ مِنْ
حَيْثُ إِنَّنَا مُشْکَلٌ عَلَيْنَا وَ مُسْتَحِيلٌ عَلَيْنَا الْإِتْيَانُ بِکِلَا
الْحُكْمَيْنِ فِي زَمَانٍ وَاحِدٍ فَعَلَى هَذَا لَا بَدَّ أَنْ نَأْخُذَ
بِأَحَدِي الْحِجَّتَيْنِ وَ مِنْ بَابِ التَّخْيِيرِ وَسِعَکَ.

فلهذا می‌فرمایند که کلام معصوم که می‌گوید:
«فَبِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَکَ» ناظر به
این مسئله است یعنی **هذه حجةٌ فی نفسه و هذه حجةٌ**
فی نفسه و أنتَ لَا تَقْدِرُ عَلَى الْإِتْيَانِ بِحِجَّتَيْنِ فَيَجِبُ
عَلَيْكَ الْإِتْيَانُ بِأَحَدَاهُمَا. این محصل کلام آقایان
است.

علت حکم به اشتغال ذمه در علم اجمالی
نظیری که برای این مسئله می‌آورند، نظیر به علم
اجمالی است؛ در بحث علم اجمالی اشتغال به **کِلا**
الطرفین تعلق می‌گیرد. این **کِلا الطرفین** در علم
اجمالی از باب این است که حکم منجز شده است و

به مرتبه فعلیت رسیده است، الاّ اینکه آن حکم مردد بین مصداقین است و اتیان به **أحد المصداقین** موجب رفع تکلیف نخواهد شد و انسان باید تکلیف را انجام بدهد و آن حجّت که عبارت از اشتغال حکم است، مردد بین أحدهما است؛ یعنی حجت وجود دارد و تنجّز وجود دارد و فعلیت وجود دارد. در بحث اشتغال به علم اجمالی چرا مکلف جهات علم اجمالی را اتیان می کند؟ به خاطر تنجّز حجت و تنجّز تکلیف است. اگر حجت از باب شبهه بدویه بود و تکلیف ما از باب شبهه بدویه بود، در آنجا قائل به اباحه و برائت بودیم و قائل به اشتغال در علم اجمالی نبودیم.

پس در باب علم اجمالی چون [علم اجمالی] منجّز از تکلیف است، در اینجا باید آن تنجّز را اتیان کنیم ولو به اتیان طرفین باشد؛ یعنی امر دائر بین صلاة جمعه و صلاة ظهر است و چون ما می دانیم **أحدهما واجبٌ و بإتيان أحدهما لا نعلم أنّه يرفعُ التكليفَ عنّا أو لا**، مثلاً بر ما واجب است که صلاة ظهر را اتیان کنیم یا صلاة جمعه را هم با صلاة ظهر اتیان کنیم. این به خاطر تنجّز تکلیف است. منتها در

مانحن فیه اتیان به یکی معارض با اتیان به دیگری
 است لذا ما ابهاماً و اجمالاً أحدهما را منجز می دانیم
 ولكن هو مُخْتَفٍ عَلَيْنَا. می دانیم که یکی از این دو تا
 منجز است ولی در تعیینش شک داریم بنابراین باید
 أحدهما را مِنْ بَابِ التَّخْيِيرِ وَسَعَكِ اتیان کنیم. این
 مربوط به تشابه بین مانحن فیه و اشتغال در علم
 اجمالی است و این مسئله را این طور فرمودند و
 نتیجه بحث این می شود که در صورتی که در باب
 متعارضین رجحان وجود داشته باشد، صحبتی در آن
 نیست و در صورت عدم رجحان در متعارضین،
 انسان باید أحدهما را مِنْ بَابِ التَّخْيِيرِ انجام بدهد.
 حالا دیگر بحث مفصل است و بحثش در باب تعادل
 و ترجیح هست که تخییر یا تخییر بدوی است یا
 تخییر استدامه ای یا استمراری است. این یک مسئله
 است.

نظریه مختار در باب متعارضین

ولكن آنچه در باب متعارضین به نظر حقیر
 می رسد؛ ارجاع مسئله تعارض به باب فقدان نص
 است. چرا؟ چون ما در باب اخذ به روایات، مطلبی
 بالاتر از آنچه که به وثاقت در تلقی کلام راوی در

عرف اخذ می‌کنیم نداریم؛ یعنی همان‌طوری که عرف در القاء کلامش بر مخاطب از وثاقت ناقل استفاده می‌کند و محور قبول و عدم قبول کلام را بر وثاقت و عدم وثاقت راوی می‌گذارد، همین‌طور در کلام راوی نسبت به امام علیه‌السّلام هم مسئله از این قرار است.

بارها خدمتتان عرض کردم که در باب اخذ به قول راوی، به مسلک و منهجی جدای از مسلک و منهج عرف نمی‌رویم و مسلک همان است. خیال نکنید حالا که ابی‌بصیر و محمد ابی‌عمیر هستند، اینها شاخ و قرَن دارند و یک هیولایی هستند و اخذ به کلام اینها در یک مرتبه و یک عالمی است و حساب جدایی دارد و حقیقت، حقیقت متشرعه هست و ائمه علیهم‌السّلام مسلک جدایی وضع کرده‌اند، نه این‌طور نیست! یعنی همان‌طوری که شما در عرف به قول ثقه عمل می‌کنید، همین‌طور ما در کلام و قول راوی به همین کیفیت عمل می‌کنیم و اضافه بر این نداریم. اگر راوی ثقه باشد به کلامش عمل می‌کنیم و اگر ثقه نباشد، در تمام موارد به

کلامش عمل نمی‌کنیم بلکه در موارد بسیط به
کلامش عمل می‌کنیم و لو کان مطلباً مهماً و لو
کان مسئلهً مهمتاً و لو کان جدّياً لا نأخذُ بِکلام
راوی واحد بل نَحْتَاجُ إلى التواتر فی ذلك، بل
نَحْتَاجُ إلى الاستفاضة فی ذلك، بل نَحْتَاجُ إلى
الصِّراحة فی البیان.

عدم عمل به خبر واحد ظنی الصدور در

اعتقادات

ما در هر مسئله‌ای کلام ابی‌بصیر [را نمی‌پذیریم]
و این‌طور نیست که ابی‌بصیر راجع به یک قضیه
شهود در عالم قیامت مسئله‌ای را از امام صادق
علیه‌السّلام نقل کند و ما بپذیریم، نه‌خیر ما
نمی‌پذیریم! ما در اعتقادات و مسائل مهم توحیدیه و
مسائل معاد که یک «واو» و یک «فاء» و تغییر یک
کلمه از جای خود موجب به‌هم ریختگی و تغییر و
تبدل مفاد است، به کلام راوی حتی اگر ابی‌بصیر و
زراه باشد عمل نمی‌کنیم! بله، در صورتی که روایت
قطعی الصدور و قطعی الدّلاله باشد و قطعی باشد
همان‌طوری که اگر خود امام حضور داشته باشد و از
دهان مبارک خود امام بشنویم باید به آن عمل کنیم
[عمل می‌کنیم] والا در مسائل [اعتقادی‌ای که روایت

قطعی الصدور نیست به آن عمل نمی کنیم].

بله، در مسائل طهارات و نجاسات و مسائل بسیطه و احکام اشکال ندارد البته در صورتی که وثاقت، وثاقت تام باشد! اگر وثاقت، وثاقت عادی و این طوری باشد آن وقت عمل نمی کنیم، حتی در احکام بسیط هم عمل نمی کنیم! این طور نیست که **سَلُّوها** بزنید و اجتهاد کنید و هر روایتی به هر کیفیتی که بیاید ترتیب اثر بدهید! مسئله به این سادگی نیست!

عدم حجیت کلام متعارضین از نظر عرف

بناءً علیٰ هذا در بحث بین تعارض راوین قبل از انتساب این [کلام] به امام علیه السّلام، بحث تعارض این مسئله پیش می آید که دو نفر دو خبر متعارض نقل کردند. [در واقع] بحث اینجا نیست که **إحنا نحاسب علی حده و إحنا نحاسب علی هذه الرواية علی حدة** بحث این است که الآن با علم به تعارض روایتین، این وثاقت در انتساب به کلام امام از بین می رود؛ یعنی اصل حجیت مورد سؤال و اشکال قرار می گیرد. فرض کنید دو نفر از طرف یک مولا یک تکلیفی را بر یک شخص [بیان] کنند؛ یک مولایی

بگوید: **أَكْرَمَ زَيْدًا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ** و یک شخص از طرف مولا بیاید و بگوید: **لَا تُكْرِمَ زَيْدًا فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ!** خب این عبد که دسترسی و اتصال به مولا ندارد، باید چه کار کند؟! یعنی دو نفر در مکان واحد بیایند و **أَحَدُهُمَا يَقُولُ: قَالَ الْمَوْلَا أَكْرَمَ زَيْدًا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ** و **هُوَ يَقُولُ: لَا تُكْرِمَ زَيْدًا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ! إِنْهَا نَقُولُ بِاسْقَاطِ الْحُجَّةِ فِي كِلْتَا الرِّوَايَتَيْنِ.** بحث این نیست که ما در مقام عمل در خارج دچار مشکل می‌شویم، بحث این است که نفس روایت متعارضین، حجیت روایت را از بین می‌برد! به اشکال ما کاری ندارد و اینکه ما در عالم خارج دچار اشکال می‌شویم، مطلب آخر؛ ولی خود اینکه یک نفر از مولا نقل کند که **أَكْرَمَ زَيْدًا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ** و شخص دیگری بگوید: **لَا تُكْرِمَ زَيْدًا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ**، نفس این روایت موجب تصادم و تساقط این هست و اصلاً کاری به ما ندارد. حالا ما در عالم خارج می‌توانیم اکرام کنیم یا نمی‌توانیم مطلب و مسئله دیگری است که مربوط به ما است. اصلاً عرف به کلام متعارضین حجت نمی‌دهد! می‌گوید که دو امر مخالف نقل شده است، خب می‌گوید که دنبال کارت برو و اصلاً

بیخود کرده نقل کرده است.

منجّزیت تکلیف در علم اجمالی و مشتبّه

بودن آن در فعلیت خارجی

فلهذا در باب تعارض بین روایتین، اصلاً حجیت از بین می‌رود، [من باب مثال می‌توانیم بگوییم که] نه ابی‌بصیر این را از امام نقل کرده [و نه زراره]، چون ما نمی‌دانیم کدام درست است و همین که دو نفر نقل کردند، ما می‌گوییم که هردوی اینها اشتباه کردند و نمی‌گوییم که یکی اشتباه کرده و یکی نکرده است و به هر اندازه که وثاقت در راوی بالا برود و هن در روایت پایین می‌آید؛ یعنی به هر اندازه که مثلاً زراره از نظر وثاقت قوی باشد، این وثاقت او موجب سقوط حجیت کلام ابی‌بصیر می‌شود و به هر مقدار که وثاقت در ابی‌بصیر بالا برود موجب و هن و سقوط حجیت کلام زراره می‌شود و اینجا است که این دو وثاقت باهم تعارض می‌کنند و اصلاً خود روایت از حجیت ساقط می‌شود و تشبیه مانحن‌فیه به علم اجمالی و اشتغال منظور فیه هست؛ به جهت اینکه در باب علم اجمالی و اشتغال، تکلیف ما منجّز بود و در آنجا تعارض نداشتیم و تکلیف منجّز است؛

الا اینکه در مقام عمل مشته بین مصداقین و مشته بین ظهورین است. در آنجا در باب علم اجمالی می گوید که بنا بر مبنای قوم باید هردو را اتیان کرد و بنا بر مبنای ما در صورتی که خروج أحد الطرفین محرز باشد براءت جاری می کنیم

... متنجز است خب ما یکی از اینها را از مورد علم اجمالی خارج می کنیم و اینها را زمین می ریزیم و این شبهه بدویه می شود و در شبهه بدویه [قائل به براءت هستیم] حالا اگر شما برای أحد الأختین عقد خواندید، دیگر نمی شود سریکی را ببرید که آن یکی را نکاح کنید! مجبور هستید که دست به هیچ کدام نزنید.

آن مواردی که موارد احتیاط هست باید عمل کنید مثلاً انفاق کنید - خیلی کلاه سرتان رفته است! - و باید در حراست خودتان دریاورید اما مسائل دیگر را نه خیر، خلاصه این این طوری نیست که مورد، مورد خروج یا اخراج باشد. تشبیه مانحن فیه به علم اجمالی محلّ تأمل است فلهذا ...

تلمیذ: این احتمال عقلایی هست و بالأخره یکی از این دو روایت انتساب به امام دارد و نمی توانیم

بگوییم که دو راوی صادق با وثاقت، هردو اشتباه کردند.

استاد: بله.

تلمیذ: ما نمی‌توانیم این احتمال را **منظورٌ فیه** قرار ندهیم و نظر نداشته باشیم.

فرق اجمال نص با فقدان نص

استاد: در اینجا می‌گوییم که ما چه کار کنیم؟! حالا آنها هر کاری کردند بالأخره تکلیف ما چیست؟! در اینجا آنچه که برای ما هست این است که ما فقدان نص داریم، فرض کنید که ابی‌بصیر یک روایتی را از امام نقل کرده اما سند را ذکر نکرده است، شما این را قول به فقدان نص نمی‌کنید؟! متن هست ولی سند نیست، این فقدان نص می‌شود. چرا؟ باینکه شما در اینجا می‌بینید که این کلام بالأخره [از امام نقل شده است] مثلاً می‌گوید که **قال** امام **علیه‌السّلام: کذا**، از ابی‌بصیر تا ما هشت یا ده تا واسطه باید بخورد و هیچ‌کدام از اینها ذکر نشده است، شما در اینجا می‌گویید: فقدان نص و نمی‌گویید: اجمال نص، اجمال نص در آنجایی

است که سند منظور است و سند حجیت دارد ولی نص مجمل است. سند هست ولی نص مجمل است ولی بحث در اینجا است که اصلاً خود دو مفاد می‌گویند که هیچ‌کدام از اینها از امام نیست. حالا هرچه ابی‌بصیر داد بزند که من از امام شنیدم یا زراره هرچه داد بزند که من از امام شنیدم، می‌گوییم که کلام شما نافی همدیگر است و وقتی کلام نافی همدیگر شد، سند چه فایده‌ای دارد؟!

اصلاً فرض کنید همان‌طوری که عرض کردم در خارج دو نفر بیایند و هردو، دو خبر متعارض از مولا نقل کنند و هردوی اینها ثقه باشند، آیا شما در اینجا می‌گویید: **أحدهما صادق و الآخر كاذب**؟ نه، ممکن است بگویید که هردوی اینها اشتباه کردند و یکی تصور کرده که مولا به او گفته است: **يَجِبُ** و دیگری هم تصور کرده که مولا به او گفته است: **يَحْرُمُ**، هردو تصور کرده‌اند. چرا شما می‌گویید که یکی از اینها درست است و یکی غلط است؟! ما می‌گوییم که اصلاً هردو غلط است و هردو نفهمیدند چون هردو مفهوم باهم معارضه می‌کنند، آن‌وقت ما باید کدام را بگوییم؟! هیچ‌کدام. آن‌وقت دیگر سند

هم به درد ما نمی خورد! در اینجا دیگر نمی توانید بگویند که **أَحَدُ الْحَجَتَيْنِ عَلَى الْإِبْهَامِ** باقی است، دیگر اصلاً در اینجا سند برای ما مفید نیست. وقتی خود مفهوم همدیگر را دفع کردند، خب زراره بدون روایت می ماند و ابی بصیر هم بدون روایت می ماند، هردو بدون روایت هستند و ابی بصیر بدون روایت فایده ای برای ما ندارد حالا خیلی هم مقام دارد، برای خودش دارد.

تلمیذ: مواردی که علت آن را بیان می کنند و به خاطر تقیه بوده است باید چه کرد؟ بعداً بیان می کنند؛ بعداً سؤال می کنند که چرا این طور گفتید؟ می گویند که به خاطر تقیه بوده است، حالا اگر آن بیان نشده بود [چطور می شود]؟

استاد: آنچه که به خاطر تقیه بوده است مسئله دیگری است. من در دنباله مسئله می خواستم این را بگویم که شما این را فرمودید و سؤال خوبی بود. مشکل در اینجا این است که اگر مانحن فیه غیر از این بود، یعنی مانحن فیه **فِي صُورَةٍ إِحْنًا سَمَعْنَا هَذَا الْكَلَامَ** یعنی هذین الحکمین المتعارضین من

الإمام، در اینجا باید چه کار کنیم؟! یعنی اگر خود ما این کلام را از امام شنیدیم [چه کار کنیم]؟! اینجا جای **فَتَخَيَّرَ** است **«فَبِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ»** یعنی می‌دانیم که **إِمَّا هَذِهِ حُجَّةٌ وَ إِمَّا هَذِهِ** نمی‌توانیم بگوییم که امام علیه‌السلام نه این را اراده کرده و نه آن را اراده کرده است بلکه أحدهما را اراده کرده است؛ یا این را تقیهٔ اراده کرده یا آن را تقیهٔ اراده کرده است، اگر آن را تقیهٔ اراده کرده پس آن بر ما لازم است و اگر این را تقیهٔ اراده کرده پس این بر ما واجب [لازم] است. ۲.

بنابراین الآن قضیهٔ حجیت در کلام امام مانند علم اجمالی می‌شود که حجت منجز است منتها آن حجت منجز مردد بین الطرفين است و چون ما در خارج نمی‌توانیم انجام بدهیم، این دیگر مشکل ما است؛ یعنی این دیگر به امام مربوط نیست و مشکل ما است. امام هردو حکم را بیان کرده است و ما باید در عالم خارج هردو حکم را انجام بدهیم چون امام هردو را بیان کرده است و ما نمی‌توانیم انجام بدهیم و حالا که نمی‌توانیم باید یکی را انجام بدهیم چون بالأخره معنا این است که امام می‌فرماید: من این دو

حکم را از شما می‌خواهم و از شما طلب می‌کنم،
معنایش این است که من شما را امر به اتیان به این
حکم می‌کنم و از یک طرف می‌گوید: من شما را امر
به اتیان حکم [دیگر] می‌کنم.

پس امام علیه‌السّلام در تبلیغ خودش تبلیغ کرده
است و مشکل من است که در عالم خارج نمی‌توانم
انجام بدهم و قدرت بر اتیان به **کلیهما** را ندارم؛
بنابراین أحدهما واجب می‌شود، این در اینجا باب
تخیر است. یعنی حجیت مفروض و محرز است
منتها آن حجیت، مختلفی بین دو مصداق است؛ وقتی
که شما نمی‌توانید یک مصداق را انجام بدهید،
مصداق دیگر را انجام می‌دهید. همان‌طور که در باب
غرقاء وقتی که شما نمی‌توانید هردو غریق را که دریا
هستند انقاذ کنید، باید أحدهما را انقاذ کنید و انقاذ
أحدهما واجب است **إِمَّا يَتَعَلَق بِهَذَا الْغَرِيقِ وَ إِمَّا
يَتَعَلَق بِهَذَا الْغَرِيقِ**. این حجیت در اینجا مفروض
است و [این مطلب] غیر از قول ابی‌بصیر و زراره
است که این بحث در باب وثاقت راوی است و منزل
بر عرف است.

بله! اگر مورد، مورد تواتر یا استفاضه بود که برای ما یقینی بود حرفی نداشتیم ولی در کلام ابی بصیر و زراره [این طور نیست چون] این دو تا افراد معمولی و عادی هستند که از امام نقل می کنند و شاید اشتباه کنند حتی در بحث تعارض اگر نبود، حتی در بحث تعارض...

تلمیذ: در مورد جایی که تعارض نیست صدق العادل چه فرقی می کند؟

استاد: **صدق العادل** در آنجایی است که قرائن و شواهد بر مخالف نباشد. فرض کنید اگر قرائن و شواهد باشد خود این وثاقت زیر سؤال می رود، [به این معنا نیست که بگوییم] فاسق می شود بلکه وثاقت در روایت از بین می رود و ما می گوئیم که ابی بصیر اشتباه کرده است.

تلمیذ: در آنجا که معارض ندارد، ما احتمال اشتباه را می دهیم.

استاد: احتمال اشتباه را می دهیم؛ ولی چون آن وثاقت معارض ندارد، بر وثاقتی که فی نفسه در خود ابی بصیر هست حاکم نمی شود، صحبت این است. در اینجا تعارض قرینه می شود بر اینکه آن وثوق

نسبت به ابی‌بصیر از بین برود ولی در جایی که معارض وجود ندارد، آن وثاقت به حال خودش باقی است.

فَعَلَىٰ هَذَا لِقَائِیْ أَنْ یَقُولَ پس روایاتی که مربوط به تخییر است مثل: **فَإِذَا فَتَخَيَّرَ** در اینجا چه می‌شود؟! خب در اینجا مخالف [هست]، ما می‌گوییم که در اینجا امام نگفته است که **أَحَدُهُمَا حُجَّةٌ وَ یَجِبُ عَلَیْكَ الْعَمَلُ بِهِ**، بلکه امام علیه‌السّلام فرموده است که **هَذَا فِی مَوَارِدِ الْإِبَاحَةِ وَ الْبَرَاءَةِ وَ إِمَّا لَا بَدَّ أَنْ تَأْخُذَ بِهَذَا وَ إِمَّا لَا بَدَّ أَنْ تَأْخُذَ بِغَیْرِ هَذَا**. این از باب اباحه است و از باب حکم تکلیفی نیست و لذا می‌گوید: **«فَبَإَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَ سَعَىٰ»** یعنی مسئله از باب تکلیف خارج می‌شود، مسئله از باب تسلیم است یعنی از باب **تَسْلِيمٍ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ تَسْلِيمٍ لِتَكْلِيفِ اللَّهِ** شما در عالم خارج یا باید اعمال کنید یا نباید اعمال کنید. یعنی یا باید محقق کنید یا نباید محقق کنید بالأخره امر دوران بین نفی و اثبات است. علی‌ایّ حال در عالم خارج یا این محقق است یا عدم این محقق است.

ما در براءت هم همین را می‌گوییم؛ در اباحه مگر چه می‌گوییم؟! می‌گوییم: «فَبَايَهُمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ» هم اتیانش در مندوحه است و هم عدم اتیانش در مندوحه است.

بنابراین امام در اینجا مسئله‌ای بر خلاف اصل عملی در این مورد که مورد تعارض است بیان نکرده است. حضرت در اینجا نفرمود که **يَجِبُ عَلَيْكَ التَّخْيِيرُ**؛ تخییر به عنوان حکم بر تو واجب است بلکه حضرت می‌فرماید که از باب اباحه و براءت، بالأخره دوران بین نفی و اثبات است و یا باید انجام بدهید یا نباید انجام بدهید؛ مثل دفن میت کافر در یک روایت حرام است و در یک روایت واجب است، بالأخره در عالم خارج این میت یا دفن می‌شود یا دفن نمی‌شود! اگر در مورد دفن قائل به اباحه شدیم، طرف مقابل او هم قطعاً مورد اباحه خواهد بود.

فلهذا در مسئله باب تعارض برخلاف نظر مرحوم آخوند، این در باب شبهات اجمالیه و شبهات حکمیه هم قرار می‌گیرد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد